

سیمای اجتماعی بخارا بر اساس تاریخ بخار (منسوب به ابوبکر نرشخی)

عبدالرحیم قنوات

خلاصه مقاله

از خلال گزارشهای ارائه شده در کتاب مشهور تاریخ بخارا، اثر ارزنده نویسنده سده چهارم هجری، ابوبکر نرشخی، می توان خطوط پیرنگی از سیمای اجتماعی این شهر را مشاهده کرد. بر اساس گزارشهای این کتاب، جمعیت روستایی شهر در نیمه قرن اول هجری بالغ بر ۹۰۰۰۰ تن بوده است. بخارا قبل و بعد از اسلام، دو مهاجرت مهم را شاهد و در دوره های مورد نظر، دسته ها و گروههای اقتصادی، دینی و اجتماعی مختلفی را در خود جای داده بود که آنان را در خصوص پرستش بتان، تعظیم خاطره سیاوش، شب سوری، زیارت و نمازهای عید، رسوم خاصی بود. آداب و رسوم پیروان مقلع نیز که بیشتر در مناطق روستایی زندگی می کردند، مبتنی بر نوعی اباحیگری بود. تمایلات شعوبیگری نیز در سده ششم هجری، در میان مردم وجود داشت. در تاریخ این شهر، نخبگان اقتصادی و علمی را نقشی مهم بود. از حیات اجتماعی زنان اطلاعی به دست داده نشده اما از سه زن صاحب قدرت (خاتون بخارا، خاوند دیبه نرشخ و پادشاه سغد) چهره ای مثبت ارائه گردیده است. داستان ورود اسلام به شهر بخارا و بسط تدریجی آن در سایه تدابیر قتیبه بن مسلم باهلی و نیز مقاومتهایی که در این زمینه بروز کرد، از مباحث جالب و مهم کتاب است. بخارا در سده دوم هجری شاهد قیامهای مهم و خونینی بود که بخصوص می توان به دو قیام شریک بن شیخ المهری و مقلع (هر دو علیه عباسیان) اشاره کرد. تاریخ بخارا نیز همانند شهرهای دیگر گاه با خشونت آمیخته است. کشته شدن امیر شهر، ابروی، به دست سپاهیان ترکستان به وضعی فجیع و نیز از میان دو نیم کردن زنی که بزرگ ده نرشخ بود به دست سپاهیان عباسی، همچنین سوختن شهر به دستور زیاد بن صالح پس از سرکوب قیام شریک بن شیخ، از جمله حوادث خشونت بار منعکس شده در تاریخ بخارا هستند. اقتصاد تجاری بخارا متکی به محصولات مختلفی بخصوص منسوجات، کارگاههای مهم و نیز بازارهایی متعدد و فعال بود. در این شهر در برخی دوره ها سکه ضرب می شد. این را نیز می دانیم که گاه عملکرد دولت و دولتیان بر قیمت زمین در این شهر تأثیر گذاشته است. نظام قضاوت در بخارا نظامی سالم بود و قضات این شهر در علم و زهد و پرهیز، شهره بودند. #

{مشخصات کتابشناسی اثر}

تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳

{معرفی تاریخ بخارا و پدید آورندگان آن}

تاریخ بخارا یکی از مشهورترین تاریخهای محلی در ایران است که توسط ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی (۲۸۶ - ۳۴۸ ق.) در سال ۳۳۲ ق. به زبان عربی تألیف گردید. این اثر مهم حدود دو قرن بعد، به سال ۵۲۲ ق. توسط ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی به فارسی برگردانده شد. اما کار قباوی به ترجمه محدود نشد؛ او حذف و اضافاتی نیز در کتاب صورت داد، بخصوص اطلاعاتی را از کتاب «خزائن العلوم» ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد نیشابوری بر متن کتاب افزود. نیم قرن بعد این بار نوبت به محمد بن زفر بن عمر رسید که به سال ۵۷۴ ق. متن ترجمه شده توسط قباوی را تلخیص کرد. آنچه امروز به دست ما رسیده همین متن ملخص است.

در این نوشته مطالب اجتماعی گزارش شده در تاریخ بخارا پس از استخراج ذیل ده عنوان تنظیم و ارائه گردیده است:

۱. {مسائل جمعیتی} {آمار جمعیت، مهاجرت، طبقات، دسته ها و گروهها}

۱-۱. آمار روستائیان بخارا در نیمه قرن اول هجری
در کتاب اشاره صریحی به این آمار نشده است اما با دقت در یکی از گزارشهای نویسنده، می توان به عددی تقریبی دست یافت. بر اساس گزارش نرشخی، خاتونی که در این سالها امیر بخارا بود، قاعده ای وضع کرده بود که بر اساس آن هر روز ۲۰۰ مرد از روستا به شهر می آمدند و او را خدمت می کردند. آنان شب هنگام به روستاهای خویش برمی گشتند و فردای آن روز ۲۰۰ نفر دیگر برای انجام وظیفه می آمدند. نرشخی آورده است که هر دسته ۲۰۰ نفره، سالی چهار بار به شهر می آمدند (ص ۱۱-۱۲). بر این اساس می توان آمار مردان جنگی روستاهای بخارا را حدود ۱۸۰۰۰ نفر دانست، زیرا اگر ۳۶۰ روز (ایام سال) را ۴ (تعداد دفعاتی که هر گروه ۲۰۰ نفره به شهر می آمدند) تقسیم کنیم، عدد ۹۰ به دست می آید. حال اگر این عدد را در ۲۰۰ ضرب کنیم، رقم ۱۸۰۰۰ نفر به دست می آید و اگر این فرض را بپذیریم که متوسط تعداد افراد هر خانوار ۵ تن بوده و به طور معمول و متوسط در هر خانواده ۱ مرد جنگی وجود داشته است، حاصل ضرب ۱۸۰۰۰ (مرد جنگی) در عدد ۵ (تعداد اعضای هر خانوار) رقم ۹۰۰۰۰ است. بر این اساس، آمار تقریبی جمعیت روستایی بخارا ۹۰۰۰۰ تن بوده است. #

{۱-۲. مهاجرت}

نرشخی از برخی مهاجرتها در تاریخ بخارا خبر داده است: در دوران امیری به نام ابروی که برگزیده مردم بود ولی چون پایه های قدرتش مستحکم شد، به آزار و اذیت خلق پرداخت، بزرگان و توانگران شهر ناگزیر به ترکستان مهاجرت کردند. این گروه در آنجا

شهری به نام حموکت بنا کردند. مدتی بعد ضعفی که در بخارا مانده بودند، مهاجران را پیغام دادند که ظلم ابروی بالا گرفته است. بزرگان بخارا دست به دامان پادشاه ترکستان شدند و او لشکری به بخارا فرستاد. در این ماجرا ابروی کشته شد و مهاجرین به شهر خود برگشتند (ص ۸-۹). این وضع بر منزلت این توانگران افزود به گونه ای که مردم به اطاعت آنان پرداختند و بزرگ آنان، بخارا خدات گردید (ص ۱۰).

مهاجرت دیگری که نرشخی از آن گزارش داده است به اواخر سده اول هجری بر می گردد: مسلمانان هر بار بخارا را تصرف می کردند ولی پس از خارج شدن آنان از شهر، مردم شورش می کردند و راه و رسم سابق در پیش می گرفتند. سرانجام قتیبه بن مسلم، فرمانده مسلمانان در این منطقه، چاره را در کوچ دادن گروهی از اعراب مسلمان به این شهر دانست. به همین دلیل بخارائیان را مجبور کرد که نیمی از خانه ها و املاک خود را تسلیم اعراب کنند (ص ۶۶). عوام تمکین کردند ولی کشکثان که توانگران شهر بودند، حاضر به همزیستی با اعراب نشدند. این بود که تمامی املاک خود را به اعراب واگذاشتند و خود به حاشیه شهر رفتند و در این منطقه محله ای تازه بنا نهادند (ص ۴۲-۳).

{۱-۳. طبقات و گروههای اجتماعی}

بر اساس گزارش کتاب، طی دوره های مورد بحث، طبقات، دسته ها و گروههای مختلفی در شهر بخارا زندگی می کردند که حتی تنها توجه به اسامی و عناوین آنها می تواند ما را با جنبه هایی از حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این شهر آشنا کند. این گروهها و طبقات عبارت اند از:

- «کشکثان» که اشراف شهر بودند. ایشان کشاورز نبودند بلکه تاجر و دارای قدر و منزلتی فراوان بودند (ص ۴۲-۳) به گونه ای که سایر مردم زیر دستان آنان به شمار می آمدند (ص ۱۰).

- «فقاها» که منظور نظر برخی از امیران شهر بودند. با این وجود اهل کار بودند و به کشاورزی اشتغال داشتند (ص ۴۰).

- «مغان». روحانیان زرتشتی بودند. در شهر محله ای به نام ایشان بود که «کوی مغان» خوانده می شد (ص ۷۹). این گروه در شهر نفوذ فرهنگی داشتند و برخی رسوم مربوط به ایشان، در دوره اسلامی نیز در بخارا رایج بود (ص ۳۳). آنان تشخص خاص خود را داشتند. به گونه ای که حتی نوروز یعنی روز آغاز سالشان پنج روز با «نوروز کشاورزان» تفاوت داشت و «نوروز مغان» خوانده می شد (ص ۲۵).

- «دهقانان». ایشان نیز محله ای داشتند که «کوی دهقانان» نامیده می شد (ص ۷۹).

- «ترسایان». کلیسایی داشتند مشهور به «کلیسای ترسایان» (ص ۷۳).

- اعراب «ریبعه» و «مضر» و نیز «اهل یمن». گروهی از اعراب «بنی حنظله» نیز بودند که در شهر مسجدی به نام ایشان بود (ص ۷۳). #

- «رندان». در بخارا کوی به نام «کوی رندان» بود که ظاهراً محل سکونت یا پاتوق کسانی بوده است که به این نام شهره بوده اند (ص ۷۳).

- «بقالان» که «جوبه بقالان» به ایشان منسوب بوده است (ص ۷۴).

- «پسته شکنان». دارای بازاری مخصوص بوده اند به نام «بازار پسته شکنان» (ص ۷۴).

- «کفشگران» که تیمچه ای داشته اند به نام «تیم کفشگران» (ص ۱۳۱).

- «صرافان» که بازارشان با «بزازان» یکی بوده است و «بازار صرافان و بزازان» خوانده می شده است. (ص ۱۳۱).

- «بزازان» که با «صرافان» در یک بازار فعالیت می کرده اند (ص ۱۳۱).

- «عطاران» که «در عطاران» به ایشان منسوب بوده است (ص ۷۳).

- «گردونکشان» یا همان گردونه کشان و ارابه رانان که صاحبان وسایل نقلیه عمومی در شهر بخارا بوده اند و محله ای به نام ایشان بوده است به نام «محله گردونکشان» (ص ۱۳۰).

- «توانگران سرای حسین». در سال ۲۶۰ هجری، حسین بن طاهر طایفی بخارا را تصرف کرد و خراج زیادی از مردم گرفت ولی مدتی بعد از شهر گریخت. مردم به کوشک او حمله کردند و ثروت فراوانی را که او فرصت نیافته بود با خود ببرد، غارت کردند. این ثروت غارت شده باعث تغییر وضع اقتصادی بعضی خانواده ها گردید به گونه ای که فرزندان ایشان نیز از این وضع بهره بردند. به همین دلیل بود که در شهر بخارا، عده ای را «توانگر سرای حسین بن طاهر» می گفتند (ص ۱۰۷).

{۲. آداب و رسوم اجتماعی}

{۲-۱. بت پرستی}

در بخارای قدیم بت پرستی و بت نگه داشتن را رسومی بوده است. بخارا را بازاری بوده است به نام ماخ که به خرید و فروش بت اختصاص داشته است. مردم بتهای مورد نیاز خود را که درودگران تراشیده و نقاشان رنگ کرده بودند از این بازار که سالی دوبار و هر بار یک روز برگزار می شد تهیه می کردند. نکته جالب این که چنانچه بتی می شکست یا کهنه می شد در نوبت بعد که بازار تشکیل می شد، صاحب آن بت به جای آن، بت تازه ای می خرید و به معبد یا خانه خود می برد و بت قبلی را دور می انداخت (ص ۲۹).

{۲-۲. بزرگداشت خاطره سیاوش}

بخارائیان معتقد بودند؛ ارگ بخارا را سیاوش بنا کرده بود. نیز عقیده داشتند؛ وقتی او به دست افراسیاب به قتل رسید، پای همین

حصار در محلي که در روزگار نرشخي جنب دروازه غوريان بود، دفن شد. به همین دلیل مغان بخارا این نقطه را عزیز می داشتند و به عنوان یک رسم دیرپا همه ساله پیش از سرزدن آفتاب نوروز، هر مرد بخارایی در این نقطه خروسی سر می برید (ص ۲۳). اما رسوم بزرگداشت سیاوش در بخارا بیش از این بود: مردم شهر را در خصوص قتل سیاوش «سرودهای عجیب» بود که مطربان و قوالان می خواندند. این تصنیفها را «در همه ولایت» می شناختند. #

سرودهایی را که بخارائیان در تعظیم سیاوش می خواندند، دو نام بود که شاید بتوان آنها را نشانه دو سبک مختلف از آنها با مضامین و حتی فرم متفاوت دانست. بر اساس گزارش نرشخي، این سرودها به دو نام «گریستن مغان» و «کین سیاوش» مشهور بوده اند (ص ۲۳، ۲۴). بنابراین شاید بتوان اینگونه تصور کرد که دسته اول تنها مرثیه هایی در سوگ سیاوش ولی دسته دوم اشعار و سرودهایی بوده اند که محتوای آنها به کین خواهی سیاوش اختصاص داشته است. دور نیست اگر تصور کنیم که به همین دلیل، فرم و قالب این دو دسته سرود نیز متفاوت بوده است.

{۲-۳}. چهارشنبه سوري

این رسم که از دوران پیش از اسلام به جا مانده بود، در دوره اسلامی نیز در بخارا برقرار بود، چنانکه در دوران امارت سدید بن منصور بن نوح سامانی بر بخارا، وقتی در شب سوری آتش بزرگی افروختند، شعله ای از این آتش به خانه امیر افتاد و «جمله سرای بسوخت» (ص ۳۷).

{۲-۴}. زیارت

فرمانده عرب، قتیبه بن مسلم باهلی را در فتح ماوراءالنهر شهرتی است و بسیاری از ساکنان این مناطق بر اثر فتوحات او به اسلام گرویدند. این بود که وقتی وی کشته شد و در روستایی به نام کاخ از توابع فرغانه به خاک سپرده شد، مسلمانان این مناطق، گور او را به زیارتگاه تبدیل کردند و به گفته نرشخي «از ولایتها پیوسته آنجا روند به زیارت» (ص ۸۱). «نور بخارا» نیز که دارای مسجدی جامع، رباطهای بسیار و مدفن شمار زیادی از تابعین بود، زیارتگاه مردم بخارا و مناطق آن اطراف بود و مردم - بخصوص بخارائیان - همه ساله به زیارت آنجا می رفتند. رسم بود که به مناسبت بازگشت زائر از «نور»، خانواده و نزدیکان او حمله می بستند زیرا اعتقاد این بود که زیارت «نور» ثوابی برابر با ثواب حج دارد (ص ۱۷).

{۲-۵}. حضور مسلحانه در نماز عید

این نمونه موردی جالب از تبدیل یک عمل ضروری در دوره ای خاص، به سنتی متصلب است: قتیبه بن مسلم در درون حصار بخارا مسجد جامعی ساخت ولی مسلمانان برای خواندن نماز از حصار بیرون می رفتند و در ریگستان که نزدیک شهر بود نماز می خواندند. به دلیل نوپا بودن اسلام در این منطقه و بیم از حمله غیر مسلمانان، قتیبه دستور داده بود نمازگزاران با خود اسلحه بردارند. سالها گذشت و بر شمار مسلمانان افزوده شد و خطر حمله غیر مسلمانان از بین رفت ولی مسلمانان بی توجه به مبدأ این کار، همچنان مسلح در نمازهای عید شرکت می کردند. می دانیم که تا دوران تألیف کتاب یعنی حدود ۲۳۰ سال بعد، اوضاع بر همین منوال بوده است (ص ۷۱-۲). #

{۲-۶}. آداب و رسوم مقنعیان

مترجم کتاب اخباری را در خصوص مقنع و قیام و پیروان او ارائه کرده است که بخشی از این اخبار به آداب و رسوم رایج در میان این گروه بخصوص در دوره های بعد اختصاص دارد. قباوی - البته با لحنی تردیدآمیز - از وجود نوعی اباحیگری در میان ایشان گزارش داده است: «چنین گویند که ایشان زنان خویش را به یکدیگر مباح دارند» زیرا بر این عقیده بوده اند که «زن همچو گل است، هرکه بوید از وی هیچ کم نشود». وی همچنین با همین لحن در مورد رسمی دیگر در میان این گروه سخن گفته که بر اساس آن، در هر ده، تمامی مردان تا پیش از ازدواج، نیاز جنسی خود را با مردی معین برآورده می کردند و سپس در شب عروسی، همسر خود را در اختیار این مرد قرار می دادند. به رغم این، مترجم تاریخ بخارا از بیان نیکی های این قوم بازمانده و آورده است که اینان با وجود این اعمال و نیز تظاهر به مسلمانی، «به امانت باشند» (ص ۱۰۲-۴).

{۳}. تمایلات اجتماعی

مترجم کتاب اشاره کرده است که در روزگار او (نیمه اول سده ششم هجری) مردم را رغبتی به خواندن عربی نبوده است (ص ۴). این را می توان ناشی از شعوبیگری رایج در ایران و بخصوص مناطق شرقی آن و نیز کوشش سلسله هایی مانند صفاریان و سامانیان برای گسترش زبان فارسی دانست. وی آورده است که به همین دلیل و به رغم بلاغتی که در متن عربی کتاب تاریخ بخارا بوده است، گروهی از دوستان وی از او خواسته اند این کتاب را به فارسی برگردانند. مترجم همچنین به طور سرریسته به برخی تمایلات دیگر مردم در این روزگار اشاره کرده ولی جزئیاتی به دست نداده است (همان جا).

{۴}. نخبگان و نقش آنان

{۴-۱}. نخبگان اجتماعی و اقتصادی

کشکثان نخبگان اجتماعی و اقتصادی بخارا بودند. همانگونه که آوردیم آنان گروهی بودند که پیش از اسلام به دلیل سختگیری ابروی، امیر شهر، به ترکستان مهاجرت کردند و سرانجام پادشاه ترکستان را واداشتند به بخارا حمله کند و ابروی را از میان بردارد. موقعیت اینان در بخارا بعد از این واقعه بیش از پیش مستحکم شد و طبقات فرودست به زبردستان آنان تبدیل شدند. آنان در دوران اسلامی بیشترین مقاومت را در برابر اسلام و مسلمانی صورت دادند و حتی برای عدم اختلاط با اعراب، منازل خود را رها کردند و

به حاشیه شهر رفتند و در آنجا محله ای تازه بنیان نهادند (ص ۳-۴۲).

در دوره سامانیان نیز نخبگان اقتصادی و اجتماعی بخارا در سرنوشت این شهر نقشی مهم ایفا کردند: آنان برای پایان دادن به هرج و مرج در شهر و به واسطه ابوعبدالله فقیه، سامانیان را به در دست گرفتن قدرت در بخارا دعوت کردند ولی بعداً در برابر امیر سامانی، اسماعیل بن احمد، چندان تمکین نکردند. به گزارش تاریخ بخارا، او «در حال ملک تأمل کرد و معلوم کرد که او را با مهتران بخارا چندان حرمتی زیاد نیست و به چشم ایشان هیبتی نیست». بخصوص ابو محمد، بخار خدات سابق، و ابوحاتم یساری، مرد ثروتمند شهر، به هیچ وجه از او اطاعت نمی کردند. #

بنابراین تدبیری اندیشید و از بزرگان شهر خواست که از طرف او پیغامی به برادرش امیر نصر، به سمرقند برسد مبنی بر این که وی را علاقه ای به امارت بخارا نیست و امیر نصر او را از این کار معذور دارد. اما از آن سو مخفیانه به امیر نصر پیغام فرستاد که آنان را گرفته و حبس کند تا او بتواند بر اوضاع شهر مسلط شود. سرانجام وقتی پایه های قدرت خود را مستحکم کرد، پیغام فرستاد که ایشان را آزاد کنند. سپس ایشان را به بخارا برگرداند و از آنان دلجویی کرد (ص ۱۱۲).

{۴-۳. نخبگان علمی}

مشهورترین شخصیت علمی بخارا امام ابوحنیفه بخاری است. که بر اساس گزارش تاریخ بخارا به واسطه او بود که علم در این شهر رواج یافت و علما و دانشمندان محترم شدند و بخارا «قبه الاسلام» گردید (ص ۷۷). امام بخاری را پسری بود به نام ابوعبدالله که او نیز فقیه بود و در شهر حرمت و منزلتی داشت و علاوه بر این «مبارز بود». به همین دلیل بود که وقتی در نیمه سده سوم هجری، یعقوب لیث صفاری خراسان را گرفت و «به خراسان فتنه بود و بخارا خراب می شد از این فتنه ها»، بزرگان شهر نزد ابوعبدالله جمع شدند و با او در باره سر و سامان دادن به اوضاع شهر رایزنی کردند. ابوعبدالله چاره را در استمداد از سامانیان دانست که در سمرقند مستقر بودند. این بود که نامه ای به نصر بن احمد بن اسد سامانی فرستاد و درخواست کرد که امیری برای بخارا بفرستند. نصر بن احمد نیز برادرش، اسماعیل بن احمد را به عنوان امیر بخارا اعزام کرد (ص ۱۰۸). اینچنین فقیه بخارا نقشی مهم در انتقال قدرت به سامانیان در این شهر ایفا کرد.

{۵. زنان}

سیمای زن در تاریخ بخارا سیمایی مثبت است. البته نرشخی و نیز مترجم و ملخص کتاب به حیات اجتماعی زنان به عنوان نیمی از جمعیت مردم توجهی نشان نداده اند بلکه آنچه توجه آنان را جلب کرده، زنان نخبه بوده اند که البته در این کتاب به سه تن محدود می شوند:

{۵-۱. خاتون بخارا}

او «زنی بود شیرین و با جمال» (ص ۵۶) که همسر بخارا خدات، بیدون، بود. چون همسرش مرد و فرزندش، طغشاده، طفل بود، خود بر تخت امارت بخارا نشست و ۱۵ سال حکومت کرد. خاتون امیری موفق بود، به گونه ای که نرشخی می گوید: «چنین آورده اند که به روزگار وی از وی صایب رأی تر نبوده است» (ص ۱۲). دوران او با حملات مکرر اعراب برای فتح بخارا توأم بود و اوج تدبیر او، حفظ بخارا در برابر این حملات بود؛ او از یک سو با امیران سغد و ترکستان متحد می شد و علیه اعراب جنگ به راه می انداخت و از سوی دیگر به دلیل عدم پیروزی در جنگ، مرتب با مسلمین پیمان صلح می بست. دوران او با حملات مکرر سه فرمانده مسلمان؛ سلم بن زیاد، عبیدالله بن زیاد و سعید بن عثمان همزمان بود و جالب این که بخارا به تصرف هیچ یک از این امیران در نیامد (ص ۵۲-۴ و ۵۷-۶۰). #

تدبیر دیگر او وقتی بروز کرد که سعید بن عثمان پس از شکست دادن وی (۵۶ ق.) از او خواست گروگانهایی تسلیم کند. در این هنگام خاتون در اقدامی هوشمندانه تعدادی از بزرگان شهر را که از مخالفین خود و پسرش بودند، تسلیم فرمانده عرب کرد و او نیز این عده را همراه خود به حجاز برد و به این وسیله هم از دست سعید خلاص شد و هم از دست مخالفینش (ص ۵۴). مجرد بودن خاتون گاه به حال او مفید بود و گاه مشکلاتی برایش ایجاد می کرد. او یک بار برای متحد کردن امیر سغد با خویش و ترتیب دادن سپاهی علیه سلم بن زیاد، به او پیغام داد که در صورت آوردن لشکری از سغد به بخارا و نجات شهر از دست اعراب، با او ازدواج خواهد کرد و بخارا را به او خواهد داد. بدینوسیله خاتون توانست امیر سغد و ۱۲۰۰۰۰ لشکریان او را به بخارا بکشاند (ص ۵۷). اما مخالفین خاتون نیز گاهی از این وضع سوء استفاده می کردند و کارهایی را به او نسبت می دادند. از جمله گفتند که طغشاده، پسر خردسال او، در حقیقت فرزند بخارا خدات نبوده بلکه او فرزند یکی از مردان دربار است که خاتون با او سر و سرّی داشته است (ص ۵۴). البته خاتون کسانی را که چنین حرفی می زدند، به وجهی شدید تنبیه کرد و هم آنان بودند که توسط او به عنوان گروگان، تحویل سعید بن عثمان شدند. جالب این که در میان مردم بخارا رواج یافته بود که میان خاتون و فرمانده عرب، سعید بن عثمان، نیز روابط عاشقانه ای وجود داشته است. به گفته نرشخی، در همین باره سرودهایی بر زبان مردم بخارا افتاده بود (ص ۵۶).

{۵-۲. «خاتون دیهه نرشخ»}

زنی بود که همسرش که شرف نام داشت از افسران ابومسلم بود ولی بعداً به دست او کشته شد. این زن بعدها به هواداران مقتع پیوست. در زمان مهدی عباسی، وزیر او جبرئیل بن یحیی که به جنگ مقتع آمده بود، وی را اسیر کرد و از او خواست که ابومسلم را حلال کند (؟) اما او از این کار خودداری کرد و گفت که نام ابومسلم (پدرمسلمانان) شایسته چنین فردی نیست. به دستور جبرئیل «خاتون دیهه نرشخ» را «از میان به دو زدند» (ص ۷-۹۵).

{۵.۳. «پادشاه سغد»}

مطابق گزارش مترجم تاریخ بخارا، در دوره پیش از اسلام، امیر سغد زنی بود صاحب تدبیر که در برابر حملات ترکان، برای سغد بارویی ساخت و شهر را از حملات آنان رهایی داد. بر اساس گزارش کتاب، او و تدبیرش را تا نیمه سده دوم هجری در این مناطق شهرتی بوده است که این که در سال ۱۶۶ ق. به تقلید از او، برای حفاظت بخارا در برابر حملات ترکان، گرد شهر بارویی کشیدند (ص ۴۷).

#

{۶. تغییرات دینی و اجتماعی}

شاید بتوان گفت مهمترین تغییر اجتماعی که در دوره های مورد بحث در کتاب تاریخ بخارا، به وقوع پیوست، مسلمان شدن مردم این شهر بود. اعراب مسلمان چند بار بخارا را گرفتند و مردم تسلیم شدند و ابراز مسلمانی کردند، اما واقعیت این بود که عقاید پیشین در میان ایشان ریشه دارتر از این بود که براحتی از آن دست بردارند. به این دلیل بود که «هر باری... چون عرب بازگشتندی، ردت آوردندی». بار چهارم وقتی قتیبه بن مسلم اهل شهر را تسلیم کرد، عزم کرد که به هر طریق ممکن اسلام را در میان آنان رواج دهد. بنابراین به مجموعه ای از اقدامات دست زد:

الف. دستور داد مردم شهر نیمی از خانه ها و املاک خود را به اعراب بدهند. به این وسیله او جمعیت قابل توجه ای از مسلمانان را در این شهر مستقر کرد تا حداقل در حضور آنان، مردم بخارا ناچار از ابراز مسلمانی باشند و اندک اندک از ایشان تأثیر پذیرند و به این وضع عادت کنند.

ب. اجبار مردم شهر به رعایت احکام شرعی به گونه ای که «هر که در احکام شریعت تقصیری کردی عقوبت می کرد».

ج. کوشش برای محو آداب و رسوم غیر اسلامی. او «آثار کفر و گبری برداشت».

د. ساختن مسجد جامع و برخی مسجدهای دیگر در شهر. قتیبه در سال ۹۴ ق. دستور داد بر جای بتخانه شهر، مسجد جامعی ساختند تا نماز جمعه در آن برگزار شود.

ذ. دادن پاداش در برابر انجام شعائر اسلامی. قتیبه دستور داده بود هر جمعه، هر بخارایی که در نماز حاضر شود، دو درهم پاداش دریافت کند. هر روز جمعه منادی ندا می داد و این مطلب را اعلام می کرد.

ر. روا داشتن تسامح مذهبی. بخاراتیان فارسی زبان را یادگیری و قرائت اذکار نماز به عربی دشوار بود. به همین دلیل مسلمانان در اقدامی شگفت، به آنان اجازه دادند که الفاظ نماز را به فارسی ادا کنند. مکیبزی نیز هنگام رکوع بانگ بر می داشت که «بکنیتا نکنیت» و هنگام سجده اعلام می کرد که «نکونیا نکونی» (ص ۶۶-۷).

به هر حال این تغییر و تحول مذهبی نیز مانند هر مقوله مشابهی مخالفینی داشت و در برابر آن مقاومتیایی بروز کرد. سرسخت ترین مخالفان مسلمانی کَشکثان بودند که وقتی قتیبه از آنان خواست نیمی از خانه های خود را به اعراب تحویل دهند، به دلیل این که همنشین با اعراب مسلمان را خوش نمی داشتند، تمامی خانه های خود را تخلیه کردند و در حاشیه شهر در محله ای جدید مستقر شدند (ص ۴۲-۳). شیوه تبلیغ دین جدید و بخصوص دادن دو درهم پاداش به هر نمازگزار جمعه، برای تهیدستان شهر جذابیت داشت ولی توانگران شهر نیازی به چنین پول اندکی نداشتند. این بود که به مسجد جامع نیز نمی آمدند. وضع جدید خود به خود نوعی دو دستگی دینی در شهر ایجاد کرد. احتمالاً طرح برخی شعارهای عدالت طلبانه نیز به این وضع دامن زد و نوعی تفرقه اجتماعی را در شهر به وجود آورد و تازه مسلمانانی را که متعلق به طبقات فرودست جامعه بودند، در برابر توانگران شهر قرار داد تا جایی که بین این دو گروه درگیری رخ داد و حداقل یک بار، تازه مسلمانان محله کَشکثان را مورد حمله قرار دادند و برخی اموال آن را به غارت بردند، از جمله برخی درهای ساختمانها را کردند و با خود آوردند که در مسجد جامع مورد استفاده قرار گرفت و چون بر این درها تصاویری از بتان حک شده بود، ناچار آنها را تراشیدند (ص ۶۸).

بر اساس گزارشهای کتاب، اکثریت مردم به سرعت اسلام نیاوردند. قباوی مترجم کتاب آورده است که در دوران امارت اسد بن عبدالله قسری (مرگ ۱۲۰ ق.) اکثریت مردم بخارا اهل ذمه بودند (ص ۸۲). با این وجود تظاهر به مسلمانی و اندک اندک مسلمانی در شهر رواج یافت. نشانه این موضوع آن که کم کم نامهای اسلامی و عربی در میان مردم رایج شد. مثلاً در دوران امارت نصر بن سیار، آخرین امیر اموی خراسان، در بخارا مردی بود که هارون بن سیاوش نام داشت یعنی نام پدرش ایرانی و نام خودش عربی بود (ص ۸۴). نوه خاتون مشهور بخارا نیز که مقارن برآمدن عباسیان بخارا خدات بود، بر خلاف پدرش، طغشاده، قتیبه نام داشت (ص ۸۷) که نه تنها نامی عربی بود بلکه نام فاتح بخارا و کسی بود که بیشترین نقش را در مسلمانی مردم شهر ایفا کرده بود. گزارش شده که نیم قرن بعد از قتیبه بن مسلم، به دلیل افزایش جمعیت مسلمانان در بخارا مسجد جامع تازه ای ساختند (ص ۶۸). با وجود این تا سده ها بعد نوعی موضعگیری منفی در برابر اسلام و مسلمانی و شعائر آن را در بخارا و توابع آن شاهدیم: بر اساس گزارش نرشخی در شرح که از توابع مهم و بزرگ بخارا بود، تا سالها بعد «هیچ وقت مسجد جامع نبوده است» (ص ۲۰). در اسکجکت هم اوضاع از همین قرار بود. حتی بعدها وقتی یکی از محتشمان، مسجد جامعی بنا کرد مورد استقبال قرار نگرفت و متروک ماند تا این که در دوره سلاجقه، قدرخان، امیر بخارا، مسجد را ویران کرد و چوبهایش را خرید و در ساختمان مدرسه ای به کار برد (ص ۱۹۲۰). امیر اسماعیل سامانی مردم ده رخشه را گفت؛ حاضر است کمک کند تا بنایی را در ده به مسجد جامع تبدیل کنند. اما «مردمان دیهه نخواستند و گفتند که مسجد جامع در دیهه ما راست نیاید و روا نباشد» (ص ۲۴). البته بعید است مردمی را که در دوره سامانیان یا سلاجقه در این مناطق می زیسته اند، نامسلمان دانست. بنابراین، این مایه مخالفت با تأسیس مسجد جامع را باید دلیلی دیگر بوده باشد که کتاب در این باره ساکت است.

{۷. شورشهای سیاسی و مذهبی}

در تاریخ بخارا به برخی قیامها و شورشهای سیاسی، اجتماعی و دینی سده دوم هجری که در محدوده این شهر رخ داد، پرداخته شده است:

{۷.۱. شورشهای مبهم}

در دوران امارت اسد بن عبدالله قسری (م ۱۲۰ ق.)، مردی در بخارا ظهور کرد و مردم را به اسلام دعوت کرد و گروهی به او گرویدند. اما بخارا خدات، طغشاده، که پسر همان خاتون مشهور بخارا بود و به گفته قباوی در باطن مسلمان نبود، از این وضع برآشفته و نزد امیر خراسان این گروه را به بی دینی و برهم زدن نظم شهر متهم کرد و به همین بهانه ۴۰۰ تن از ایشان را به رغم ابراز مسلمانی، در مسجد جامع شهرگردن زد و تعدادی را نیز به بردگی نزد امیر خراسان فرستاد. این گروه بعد از مرگ طغشاده به بخارا برگشتند (ص ۸۲-۳). #

{۷.۲. قیام شریک بن شیخ المهری}

بر اساس گزارش نرشخی، شریک از اعراب مقیم بخارا، شیعه و طرفدار حکومت آل علی بود. این بود که در همان ابتدای حکومت عباسیان شورش کرد، به این دلیل که معتقد بود: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفه پیغامبر بود». دعوت او با استقبال فراوانی روبرو شد و نه تنها گروه زیادی از مردم، بلکه امیران بخارا و خوارزم و برزم به او پیوستند و چون ابومسلم زیاد بن صالح را برای سرکوب او فرستاد، «جمله اهل بخارا با وی اتفاق کردند». در این هنگام قتیبه بن طغشاده که بخارا خدات بود با ۱۰۰۰۰ سپاهی به حمایت زیاد بن صالح وارد عمل شد. شریک شکست خورد و کشته شد و عده زیادی از هوادارانش نیز کشته شدند. زیاد بن صالح بخارا را به آتش کشید و شهر سه شبانه روز در آتش سوخت (ص ۸۶-۹).

{۷.۳. قیام مفتح}

تاریخ بخارا گزارشهایی نیز در خصوص این قیام مشهور و گسترده دارد که چندان تفاوتی با گزارشهای منابع تاریخی ندارد. ولی نکته مهم این است که بر اساس این گزارشها، بیشترین هواداران مفتح را در بخارا، مرو، کش و سغد روستائیان تشکیل می دادند. بر اساس گزارش نرشخی این گروه «اندر کش و روستای کش بیشتر بودند... و اندر سغد اغلب دیهها به دین مفتح درآمدند و از دیههای بخارا بسیار کافر شدند» (ص ۹۲).

{۸. خشونت}

تاریخ بخارا، جز چند مورد، حاوی گزارشهای خشونتبار نیست:

۸.۱. ماجرای ابروی

ابروی امیر بخارا بود که به شرحی که گذشت ظلم و فشارش به مردم فزونی گرفت، به حدی که بزرگان شهر مجبور به فرار از بخارا و مهاجرت به ترکستان شدند. چون ظلم ابروی بر مردم شهر ادامه یافت، ضعفا دست به دامن مهاجران شدند. آنان نیز از امیر ترکستان کمک خواستند و او پسرش یاغو را به بخارا فرستاد. یاغو ابروی را شکست داد و دستور داد او را در جوال بزرگی پر از زنبورهای سرخ انداختند و در جوال را دوختند. ابروی در همین وضع ماند تا مرد (ص ۹).

۸.۲. کشتار فرمانده عرب، قتیبه بن مسلم، در بیکند

قتیبه در این شهر همه مردان را کشت و باقیماندگان را به اسارت درآورد «چنانکه اندر بیکند کس نماند و بیکند خراب شد» (ص ۶۲).

۸.۳. سوختن بخارا به دست زیاد بن صالح

چون زیاد قیام شریک بن شیخ را سرکوب کرد، دستور داد بخارا را که مردمش در این ماجرا شریک را یاری داده بودند، به آتش بسوزانند. شهر سه شبانه روز در آتش سوخت (ص ۸۹). #

۸.۴. کشته شدن «خاوند دیهه نرشخ» به دست جبرئیل بن یحیی

گفتیم که جبرئیل دستور داد این زن را به وضعی فجیع از میان به دو نیم کردند (ص ۹۷).

{۹. اقتصاد بخارا}

{۹.۱. اقتصاد تجاری شهر}

به طور کلی از تاریخ بخارا برمی آید که اقتصاد این شهر یک اقتصاد تجاری بوده است و نه زراعی. دلیل این ادعا این که اعراب، بخارا را «مدینه التجار» نامیده بودند (ص ۳۰). بر اساس گزارش کتاب، اهالی بیکند یکسره بازرگان بودند و به سفرهای دریایی می رفتند و تا چین داد و ستد می کردند و به همین دلیل بسیار توانگر بودند (ص ۲۶). اهالی اسکجک نیز زمین زراعی کافی نداشتند و همه به بازرگانی مشغول و توانگر بودند (ص ۱۸).

{۹.۲. محصولات بخارا}

بخارا و نواحی اطراف آن دارای محصولات مختلف و متنوعی بودند: کرباس (ص ۱۸)، پارچه های زندیجی (ص ۲۲)، حلواي مغزین، قنطاری (عود و بخور)، چوب، ماهی شور، ماهی تازه، پوستینهایی از پشم بره و گوسفند، کرباس، روی (ص ۲۱-۲۰)، بساط (زیلو)،

شادروان (نوعی پرده بزرگ که جلوی ایوان کاخها می آویختند)، یزدی، بالش، مصلی (سجاده) و بردیهای فندقی (ص ۲۸۹). محصول مشهور بخارا زندیجی بود. نوعی پارچه به رنگهای سرخ و سفید و سبز که چون اولین بار در ده زندیج یافتند، به این نام مشهور شد. زندیجی به شهرها و بلاد مختلفی مانند عراق و فارس و کرمان و هند و... صادر می شد. لباس امرا از آن تهیه می شد و قیمت آن همسنگ دیبا بود (ص ۲۱-۲).

۹۳. کارگاه بیت الطراز

بخارا را کارگاهی بود نزدیک مسجد جامع که در آن بساط، شادروان، یزدی، بالش، مصلی و بردی می یافتند. این کار به دست استادان این فن صورت می گرفت. محصولات این کارگاه نیز حملگی به دربار عباسی اختصاص داشت. گزارش شده که قیمت یک شادروان معادل خراج یک سال بخارا بود و هر سال مأمور مخصوصی از بغداد می آمد و معادل خراج شهر، از محصولات بیت الطراز به بغداد می برد. این کارخانه مدتی بعد از رونق افتاد و اساتید آن در شهرهای خراسان پراکنده شدند و بعضی از آنها کارگاههایی مشابه در این شهرها برپا کردند ولی محصول کارشان «به این آب و تاب نیامد» (ص ۲۸۹).

۹۴. بازارهای بخارا

بخارا و نواحی اطراف آن را بازارهای مختلف و متنوعی بود:

- بازار بقالان. در درون شهر یک بازار سبزی فروشی بود که آن را «جوبه بقالان» می نامیدند (ص ۷۴). - بازار «پسته شکنان» که ظاهراً محل عمل آوردن و داد و ستد این محصول بوده است (ص ۷۴).

- بازار کفاشان که «تیم کفشگران» نامیده می شد (ص ۱۳۱).

- «بازار صرافان و بزازان» که محل کسب و کار این دو گروه بوده است. (ص ۱۳۱).

- بازار عطاران. وجود محلی به نام «در عطاران» نشاندهنده این است که کسب و کار این گروه نیز در مکانی خاص صورت می گرفته که می توان آن را بازاری به شمار آورد (ص ۷۳).

- بازار ماخ که پیشتر از آن سخن گفتیم. سالی دوبار و هر بار یک روز تشکیل می شد و پیش از اسلام، محل خرید و فروش بت بود. نرشخی آورده است که در هر روز بیش از ۵۰۰۰۰ درم در بازار ماخ خرید و فروش می شده است (ص ۲۹).

- بازار افشنه. در روستای افشنه و به صورت هفتگی برپا می شد (ص ۲۲).

- بازار وردانه. این بازار که در روستای وردانه به صورت هفتگی برپا می شد، بخصوص محل عرضه پارچه های زندیجی و پرونی بود (ص ۲۲).

- بازار زندنه. روزهای جمعه و همراه با نماز جمعه در این روستا برپا می شد و زندیجی نیکو و بسیار در آن عرضه می گردید (ص ۲۱-۲).

- بازار اسکجکت. پنجشنبه بازاری بود که در روستای مذکور برپا می شد و ظاهراً محصول عمده ای که در آن عرضه می شد، کرباس بود (ص ۱۸).

بازار شرغ. روستای شرغ در قدیم بازاری داشت که سالی یک بار در نیمه زمستان به مدت ده روز برپا می شد و از اطراف و اکناف برای داد و ستد به آن می آمدند. محصولات عمده ای نیز که در آن عرضه می شد، عبارت بودند از: حلوائ مغزین که از دوشاب درست می کردند، قطاری، چوب، ماهی تازه و شور و انواع پوستین. اما به روزگار نرشخی بازار شرغ هر جمعه تشکیل می شد و محصول عمده ای که در آن عرضه می شد، روی و کرباس بود (ص ۲۰-۲۱).

- بازار رخشه. بازار این روستا هر پانزده روز یک بار برپا می شد اما در آخر سال خورشیدی نیز بازار بیست روزه ای در این ناحیه برپا می شد که آغاز آن روز دهم اسفند ماه بود زیرا روز بیست و یکم را نوروز می گرفته اند. این نوروز را «نوروز کشاورزان» می گفتند و «نوروز مغان» پنج روز بعد از این بود (ص ۲۵).

- بازار طوایس: نرشخی آورده است که در قدیم بازار ده طوایس در تیرماه و به مدت ده روز برپا می شد و محل خرید و فروش کالاهای اسقاطی و معیوب بود و حتی چهارپایان و بردگان معیوب هم در این بازار خرید و فروش می شدند. در این بازار کالاها بدون هیچ قید و شرطی و نیز بدون حق برهم زدن معامله داد و ستد می شده اند. مطابق گزارش نرشخی سالیانه بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر از راههای دور و نزدیک به این بازار می آمدند و معمولاً با سود فراوان برمی گشتند. وجود این بازار موجب توانگری مردم طوایس گردیده بود (ص ۱۷-۱۸).

۹۵. ضرب سکه در بخارا

بر اساس گزارش تاریخ بخارا، مقارن سالهای اول هجری وسیله داد و ستد در بخارا کرباس و گندم بود. اما در دوران خلافت ابوبکر، اوکانا که بخارا خدات بود، از سیم سکه زد. بعدها «سیم خوارزم» در بخارا رایج شد تا این که در اواخر سده دوم هجری و در زمان امارت غطریف بن عطاء بر خراسان (۱۸۵ ق.) در شهر سکه کم شد. به همین دلیل بزرگان شهر از غطریف درخواست کردند، اجازه دهد سکه ای مخصوص بخارا ضرب کنند. این کار انجام شد و «سیم غطریفی» ضرب شد که مردم آن را «سیم غدریفی» می گفتند، ولی این سکه به دلیل جنس نامرغوب آن که مرکب از زر و نقره و مشک و ارزیز و آهن و مس بود، سیاه از کار درآمد و مردم از آن استقبال نکردند اما غطریف بن عطاء آن را مورد حمایت قرار داد تا اینکه رونق یافت. هر شش درم سکه غطریفی برابر با یک درم نقره خالص بوده است (ص ۵۰).

۹۶. قیمت بعضی زمینهای بخارا

تاریخ بخارا اطلاعاتی در باره نرخ زمینهای «کوی مغان» به دست داده است. بر اساس گزارش نرشخی، قیمت این زمینها «پیش از

این که پادشاهان به بخارا مقام کردند» گران بود و هر جفت زمین ۱۲۰۰۰ درم نقره قیمت نهاده می شد. اما در دوره حیات نرشخی و به دلیل اقدام به خرید این املاک از طرف درباریان و نیز کم شدن پول نقد در دست مردم، قیمت هر جفت از این زمینها به ۴۰۰۰ درم تقلیل یافته بود. جالب این که مترجم کتاب در گزارشی تکمیلی آورده است که در دوران او یعنی قرن ۶ ق. به دلیل ظلم و سوء رفتار عمال حکومتی، کسی خواهان این زمینها حتی به صورت رایگان نیز نبوده است. به گفته قباوی این نیست مگر «به سبب ظلم و بی شفقتی بر رعیت» (ص ۴۳-۴).

{۱۰. قضاي بخارا}

تاریخ بخارا حاوی گزارشهایی در باره برخی قضات بخاراست. جالب این که در تمامی این گزارشها از زهد و پارسایی و پاکدامنی قاضیان شهر سخن به میان آمده است: حسن بن عثمان همدانی در علم و زهد در تمامی شهرهای خراسان یگانه بود (ص ۵). سعید بن خلف بلخی که در سال ۲۱۳ ق. بر منصب قضاوت نشست، به گونه ای قضاوت کرد که «بر وی مثل زدند از عدل و انصاف و شفقت بر خلق خدای تعالی» (ص ۶). از علم و زهد و تقوی عبدالحمید بن ابراهیم نرشخی و احمد بن ابراهیم برکدی نیز در کتاب سخن به میان آمده است (ص ۶). همچنین آمده است که قاضی محمد بن یوسف بخاری شافعی را بارها با رشوه های پنهانی آزمودند اما او فریب نخورد و «هر روز عدل و انصاف از او ظاهرتر می شد» (ص ۶). ابوالفضل بن محمد بن احمد مروزی نیز فقیه‌ی بود که سالها منصب قضاوت داشت، با این وجود کسی ذره ای بر او عیب نگرفت و در دوران خود «به علم و زهد مثل بود» (ص ۶-۷).

<http://www.historylib.com/Site/SViewDocument.aspx?DocID=668>